

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

سالک باید چگونه باشد (۲۳۶ ف ۱ - ۲۳۷ ف ۱)

❁ تقدّس و تدین یعنی خود را به پاکی و دیانت زدن، قداست و دیانت خوب است.

تقدّس و تدین از نظر صیغه‌ی عربی عملی است که با نوعی تلاش و تقلاً به تعبیری تکلف و تصنع انجام می‌شود که در باب تفعل می‌آید. تقدّس یعنی خود را به قداست زدن یعنی انسان با زور و تقلاً سعی می‌کند پاک بماند. تدین یعنی با زور، تقلاً، تکلف و تصنع دیانت را مراعات می‌کند. تقدّس و تدین خیلی چیز بزرگی نیست؛ ولی اول کار لازم است؛ اما فکر نکنید که خانه‌ی آخر است. قداست و دیانت خوب است؛ یعنی بدون زور، تقلاً، تصنع و تکلف حالت طبیعی‌اش این باشد که میل به آلودگی نداشته باشد. بین انسان مصنوعی با انسان طبیعی و واقعی فرق است. مقدّس، انسان مصنوعی است؛ اما کسی که قداست عین وجودش شده، تصنع و تکلف ندارد؛ این خصوصیت را به زور به خودش نجسبانده و حال طبیعی‌اش همین است؛ میل به چیز دیگری ندارد. نه اینکه به زور دین را مراعات می‌کند، نه، حالت طبیعی‌اش این است. راجع به اخلاق پیغمبر اکرم ﷺ از یکی از همسرانش پرسیدند گفت: «خُلِقَهُ الْقُرْآنُ»<sup>۱</sup> اخلاق پیغمبر ﷺ قرآن بود. می‌خواهید بدانید اخلاق پیغمبر چه بود قرآن بخوانید. نه اینکه قرآن را به زور به خودش چسبانده بود نه! خلق پیغمبر، سخن، گفتار، راه و روش پیغمبر قرآن بود. دین یعنی همین. دین یعنی روش. پیغمبر تصنع

<sup>۱</sup> ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۴۰ و بیهقی، دلائل النبوة، ج ۱، ص ۳۰۹ و ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۷۳.

نمی‌ورزید. اول کار حالت طبیعی انسان این‌گونه نیست، یک مدت ولو شده به صورت تصنعی باید خودش را به آن خصوصیات خوب وابدard تا کم‌کم در وجودش نهادینه شود. نهادینه که شد خودبه‌خود به‌طور طبیعی و بدون هیچ زورزدنی این خصوصیات از او ظاهر می‌شود. افرادی که با زورزدن مراعات می‌کنند، نمی‌گوییم بدن؛ اما خیلی چیز بزرگی نیست؛ کسی گمان نکند که اوج کمال انسان این است که شخص مقدس و متدینی شود نه! باید بالاتر بیاید، دین و قداست عین وجودش شود. این خوب است.

✿ انسان باید مثل شتر باشد؛ غذای خدا (خار بیابان) را می‌خورد (از حاصل کار و رنج خود چیزی نمی‌خورد) و کار خلق را انجام می‌دهد و به آنها خدمت می‌کند. **أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ۗ آيَا بِهِ شْتَرٌ نَمِي نَغْرُنْدَ كَه چگونَه آفریده شده است؟ (۱۴:۱۷)**

شتر در بیابان که راه می‌رود، تیغ‌های بیابان را می‌خورد و بار مردم را هم حمل و نقل می‌کند. کار خلق را انجام می‌دهد و به آنها خدمت می‌کند. این برای ما درس است. دو خصوصیت مثبت را از شتر نقل کرده که انسان از او یاد بگیرد، یکی اینکه آنچه می‌خورد حاصل تلاش خودش نمی‌شمارد، رزق خدا می‌داند؛ ولو کار کرده ولی کار خود را علتی برای رزق خود نمی‌داند؛ رزق را عطیه‌ی خدا می‌داند «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»<sup>۳</sup> هرچه آمد و مصرف کرد عطای الهی می‌داند؛ نه ثمره‌ی تلاش و کوشش و تیزاندیشی و برنامه‌ریزی خودش. دوم اینکه به خلق خدمت می‌کند، بار خلق را به‌دوش می‌کشد و خدوم است. سالک‌الی‌الله خوب است این دو صفت را از شتر یاد بگیرد. رزق را کار خود نداند، عطای خدا بداند. هدف خود را هم خدمت به خلق بگذارد. اگر سر کار می‌رود نگوید سر کار می‌روم که برای غذای خودم و زن و بچه‌ام چیزی درآورم. اگر سر کار می‌رود بگوید می‌روم خدمتی به خلق کنم. اگر نانوا هستم خدا مرا واسطه‌ای قرار داد تا رزق مردم را

---

۲. سوره‌ی غاشیة، آیه‌ی ۱۷.

۳. سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۸.

به دست مردم برساند. اگر پزشکم می‌روم تا شافی بودن خدا از طریق من جاری شود و خدا بندگان را از طریق من شفا بدهد. اگر معلمم بگویم می‌خواهم بروم نقش هدایتگری را که خدا می‌خواهد برای بنده‌هایش ایفا کند اجرا کنم. من مجرا و وسیله‌ای شوم در دست خدا و به قصد خدمت به خلق بروم. یاد بگیریم این‌طوری کار کنیم. صبح که از خانه به قصد محل کار بیرون می‌روید این‌چنین راز و نیازی با خدا داشته باشید: خدایا من امروز که می‌روم می‌دانم رزقم را کم یا زیاد مقدر کرده‌ای و متعهد شدی و آنچه مصلحت من است را به من می‌رسانی، من نگران رزقم نیستم؛ می‌روم که ان‌شاءالله توفیقی به من بدهی که به دست من گِرهی از کار انسان دردمندی گشوده شود؛ خدمتی برای خلق انجام شود؛ حاجتی از انسان نیازمندی برطرف شود؛ وسیله‌ای در دست تو شوم که کاری از طریق من برای خلق انجام شود؛ این‌طوری با خدا قرار بگذارید؛ قول هم می‌دهم سر ماه حقوقت را کم نمی‌کنند. وقتی با این نیت سرکار می‌روی همان حقوق را می‌دهند؛ اما اینجا تو کاسبی بزرگی کردی؛ نگاهت به جای دیگری خواهد بود؛ خوب است این دو صفت را سالک‌الی‌الله داشته باشد.

✿ اینکه در روایت داریم که کمال انسان در این است که اشخاص را کَالْأَبَاعِرِ (مثل شتران) ببیند؛ مقصود این است که همان‌طور که شتر خار بیابان را می‌خورد، دوست اهل بیت علیهم‌السلام هم حرف‌های بی‌خود و تهمت‌های خلق را تحمل می‌کند و همان‌گونه که شتر همه چیزش نافع است، بار می‌کشد و شیر می‌دهد و گوشتش را می‌خورند و پشم و پوستش را هم استفاده می‌کنند، دوست اهل بیت علیهم‌السلام هم خدوم و نافع به حال خلق است و همچنان که شتر از نتیجه‌ی کارش نمی‌خورد، بلکه غالباً خار بیابان‌ها را می‌خورد، دوست اهل بیت علیهم‌السلام هم رزق خدا را می‌خورد و خودش را در روزی مؤثر نمی‌داند. (۰۸۰۵)

یک روایت خیلی جالبی است «لا يَجِدُ الْإِنْسَانُ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَكُونَ النَّاسُ عِنْدَهُ كَالْأَبَاعِرِ»<sup>۴</sup> انسان طعم ایمان را نمی‌یابد مگر اینکه به گونه‌ای شود که مردم را چون شتران ببیند. یکی از معانی این روایت همین است. همان‌طور که شتر خار بیابان می‌خورد، دوست اهل بیت علیهم‌السلام هم حرف‌های بی‌خود و تهمت‌های خلق را تحمل می‌کند. شتر خارهای درشت و گزنده‌ی بیابان را می‌خورد. دوست اهل بیت هم همین‌طور است. پشت سر دوست اهل بیت هم خیلی حرف می‌زنند، تو رویش هم می‌زنند، او اینها را می‌خورد و هضم می‌کند؛ این یک خصوصیت و همان‌گونه که شتر همه چیزش نافع است بار می‌کشد، شیر می‌دهد، گوشتش را می‌خورند، پشم و پوستش را هم استفاده می‌کنند، دوست اهل بیت هم خدوم و نافع به حال خلق است؛ این هم صفت دوم. صفت سوم، هم‌چنان که شتر از نتیجه‌ی کارش نمی‌خورد؛ بلکه غالباً خار بیابان‌ها را می‌خورد، دوست اهل بیت هم رزق خدا را می‌خورد و خودش را در روزی‌اش مؤثر نمی‌داند.

در این عبارت جدید یک خصوصیت اضافه شد و آن اینکه اگر دوست اهل‌بیتی، باید حرف‌های بی‌ربط و تهمت‌ی که به تو می‌زنند، نسبت‌های دروغی که به تو می‌دهند، نیش و زخم‌زبانی که می‌زنند را تحمل کنی. باید یاد‌گیری مثل شتر اینها را بخوری و چاق شوی. اصلاً غذایت اینها باشد، اینها را بخوری و بتوانی هضم کنی. هاضمه‌ای داشته باشی که همه‌ی این درشت‌گویی‌ها، تهمت‌ها و حرف‌های نیش‌دار خلق را بتوانی به‌راحتی هضم کنی و از این رهگذر رشد کنی. غذای تو برای رشدت همین‌هاست، اینها را بد ندانی. خدا این خارها را در بیابان دنیا رویانده تا تو بخوری و رشد کنی، به قول شاعر:

این جفای خلق با تو در جهان / گر بدانی گنج زر باشد نهران

<sup>۴</sup>. منابع برای عبارت مشابه: «لا يكلم إيمان العبد حتى يكون الناس عنده بمنزلة الأباعر» عبارتند از: سلیمانی آشتیانی، مجموعه‌ی رسائل در شرح احادیثی از- کافی، ج ۲، ص ۲۱۳.

«يا با دَرٍ لا يَفْقَهُ الرَّجُلُ كُلَّ الْفَقْهِ حَتَّى يَبْزِيَ النَّاسُ أَمْتَالِ الْأَبَاعِرِ»: مجلسی، بحار، ج ۶۹، ص ۳۰۴ و ابن‌فهدحلی، عده‌الدعای، ص ۲۱۸ و محدث‌قمی، سفینة البحار، ج ۳، ص ۲۶۷.

لطف خفیه‌ی الهی است. گنج نهان است.

خلق را با تو کج و بدخو کند      تا تو را ناچار رو آن سو کند

🌸 پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: پنج خصلت کودکان را دوست دارم؛ اول اینکه اهل گریه‌اند. دوم اینکه بر زمین خاکی جمع می‌شوند و در پی تشریفات نیستند. سوم اینکه دعوا می‌کنند اما کینه به دل نمی‌گیرند و چند لحظه بعد مجدداً آشتی و رفاقت می‌کنند. چهارم اینکه چیزی را برای فردا ذخیره نمی‌کنند. پنجم اینکه می‌سازند و خراب می‌کنند و هر دو را بازی می‌دانند و لذت می‌برند. بچه‌ها نمی‌دانند غذا و مایحتاجشان چگونه فراهم می‌شود و در آن تابع هیچ منطق بشری نیستند و به اسباب توجه ندارند. (۱۱:۱۵)

به روایت این عبارت که مراجعه کردم پنج خصلت بوده است. یا اشتباه از من در نوشتن مصباح بوده یا آن موقع که حاج آقا نقل کردند سه خصوصیت را بیان کردند. حدیث این است «إِنِّي أُحِبُّ مِنَ الصَّبِيَانِ حَمْسَةً خِصَالٍ» پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: من از کودکان پنج خصوصیت را خیلی دوست می‌دارم «الْأَوَّلُ أَنَّهُمُ الْبَاكُونَ» اولین خصوصیت بچه‌های کوچک این است که خیلی گریه می‌کنند، من این را دوست دارم؛ یعنی یک انسان اهل کمال مثل این بچه اهل گریه است، چشمش خشک نیست. یکبار اشک اندوه در ماتم بزرگان و اولیای خدا می‌ریزد، یکبار اشک شوق در اشتیاق خدا و اولیای خدا می‌ریزد، یکبار اشک شادی در سرور و بهجت خدایی خودش می‌ریزد، چشمش چشم پر اشکی است. گریه از کمالات انسان است، به قول شاعر:

گریه بر هر درد بی‌درمان دواست      چشم‌گریبان چشمه‌ی فیض خداست

نکند خدای نکرده ما مدعی سلوک باشیم؛ ولی چشممان خشک باشد. یکی از مظاهر شقاوت و قساوت قلب خشک بودن اشک چشم است. دوست اهل بیت قلب لطیف و رقیق دارد؛ لذا چشمش پراشک است. «التَّائِبُ عَلَى الرَّأْبِ يَجْتَنِبُونَ» دومین خصوصیتی که پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند من از بچه‌های کوچک خیلی دوست دارم

این است که سر یک تپه‌ی خاک با هم جمع می‌شوند؛ خیلی تشریفات ندارند که سالن آنچنانی باشد؛ صندلی و مبله‌های این‌طوری باشد. نه! سر زمین و تپه‌ی خاکی با هم جمع می‌شوند، خیلی ساده و بی‌پیرایه هستند، اهل تشریفات و زرق و برق نیستند. «التَّالِثُ يَخْتَصِمُونَ مِنْ غَيْرِ حَقْدٍ» سومین خصوصیت که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند از بچه‌ها دوست دارم این است که با هم دعوا می‌کنند، می‌جنگند، دشمنی می‌کنند؛ اما کینه‌ی همدیگر را به دل نمی‌گیرند. همین الان دارند موی هم را می‌کشند، گاز و نیشگون می‌گیرند، همدیگر را می‌زنند؛ اما پنج دقیقه بعد باز با هم می‌نشینند، می‌گویند و می‌خندند، کینه از هم به دل نمی‌گیرند. این هم از کمالات انسان است که اهل کینه و دل‌گرفتن نباشد. به قول شاعر:

رو سینه را چون سینه‌ها      هفت آب شو از کینه‌ها

انسان اهل کمال کینه‌ی کسی را به دل نمی‌گیرد، اهل حقد و کینه‌توزی نیست. «الرَّابِعُ لَا يَدْخُرُونَ لِعَدِيٍّ» چهارمین خصوصیتی که من پیغمبر از بچه‌ها دوست دارم این است که برای فردای خود چیزی ذخیره نمی‌کنند، هر چه به آنها بدهی همین الان مصرف می‌کنند، زیادی‌اش را به این و آن می‌دهند، چیزی برای آینده نگه نمی‌دارند. این هم یکی از نشانه‌های انسان‌های اهل کمال است؛ چنان به رزاقیت خدا مطمئن‌اند که چیزی ذخیره نمی‌کنند. می‌گویند همان خدایی که امروز این رزق را به ما رساند، فردا هم هست، فردا که خدا از رزاقیت عزل نمی‌شود، خزانه‌های خدا هم که ته نمی‌کشد، رأفت و رحمت الهی هم پایان نمی‌گیرد، خدا خوابش هم نمی‌گیرد، چرت هم ندارد که بگویم فراموش شده یا حواسش نیست، خدا که دیگر دچار فراموشی و غفلت نمی‌شود؛ پس چرا برای فردا ذخیره کنم؟ همان خدایی که امروز این را به من داد، فردا هم رزاق من است. آنچه به دستش می‌رسد، مایحتاج خود را استفاده می‌کند، اضافی آن را هم در راه خدا انفاق می‌کند. این یکی از ویژگی‌های اهل کمال است، از متوسطین چنین انتظاری نمی‌رود. از افراد معمولی و مؤمنان متوسط این انتظار نیست، این برای اهل کمال است، افرادی که در رزاقیت خدا به یقین رسیدند؛ ولی برای دیگران اجازه دادند غذایی‌شان را تا یک هفته، یک ماه، حتی یک سال ذخیره کنند؛ اما اگر کسی

می‌خواهد پا در مسیر کمال بگذارد و به قلّه‌های کمال برسد باید کم‌کم این‌طوری شود، چیزی ذخیره نکند؛ چه‌دنیایی چه آخرتی. هرچه خدا به او داد مصرف کند. گاهی اوقات افراد در جنبه‌های معنوی ذخیره می‌کنند. چند سال پیش اوّل ماه محرم دست بر قضا رد می‌شدم، هیأتی بود، رفتم. منبری روایتی خواند، بخشی از روایت را خواند بقیّه را نخواند، سراغ مطلب دیگری رفت و از منبر پایین آمد. وقتی از منبر پایین آمد، رفتم سلام کردم و گفتم روایتی که خواندید، جمله‌ی آخرش را نخواندید، چه بود؟ گفت: بَ ۰ مگه به این سادگی است، فردا باید بیایی پای منبرم تا بقیه‌اش را بشنوی. گفتم ای داد بی داد «لَا يَذْخِرُونَ لَعْدٍ» برای فردا ذخیره نمی‌کنند. پناه می‌بریم به خدا که مریتان دینی ما گاهی دچار چنین کاسب‌کارانه خرج کردن موجودی‌های علمی‌شان هستند. مؤمن ذخیره نمی‌کند، نقدبه‌نقد معامله می‌کند، نماز را که خواند همین نماز را بهترین پاداش برای نمازی که خواند می‌داند، چشمش به فردا نیست، همین‌جا از خدای متعال نقد تحویل می‌گیرد. «الْخَامِسُ يُعْمَرُونَ ثُمَّ يُخْرَبُونَ»<sup>۵</sup> پنجمین خصوصیتی که پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند از بچه‌های کوچک دوست دارم این است که عمارت می‌سازند بعد خرابش می‌کنند. دیدید بچه‌ها با خاک و گل ساختمانی درست می‌کنند، بعد خرابش می‌کنند؛ هم در ساختن و هم در خراب کردنش کیف می‌کنند و لذّت می‌برند. مؤمن هم این‌طوری است «يُعْمَرُونَ ثُمَّ يُخْرَبُونَ» اهل کمال هم این‌طوری است، برایشان هر دو یکی است؛ کلّ دنیا برایشان بازی است «إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ»<sup>۶</sup>؛ «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ»<sup>۷</sup> هم ساختن و هم خراب کردنش را بازی می‌دانند. هم رئیس شدن و هم از ریاست افتادنش را بازی می‌دانند؛ کَلَش را بازی می‌دانند. نه اینکه وقتی ساخته شد کیف کنند؛ وقتی خراب شد عزا بگیرند؛ اتّفاقاً من بچه‌های کوچک را دیده‌ام وقتی

<sup>۵</sup> جزایری، نعمت‌الله، زهیر الرّبیع، بیروت: موسسة العالمیة للتجلید، ج ۱، ص ۳۸۳ و عینائی، محمد بن محمد، المواظ العدیة الاحادیث و حکم و مواظ تیدا بالاحاد- و تنتهی بالاثنی عشر، قم: طلیعه‌ی نور، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۳۴۰ و محمدی‌ری‌شهری، محمد و جمعی از پژوهشگران، حکمت‌نامه‌ی پیامبر اعظم ﷺ (عربی- فارسی)، ج ۱۴، قم: دارالحدیث، ۱۳۸۶، ج ۷، ص ۳۳۲.

<sup>۶</sup> سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۳۶ و سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۰.

<sup>۷</sup> سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۳۲.

چیزی می‌سازند؛ آخرش که می‌خواهند خراب کنند آن قدر کیف می‌کنند که موقع ساختنش آن قدر کیف نکردند. پس پنج خصلت شد؛ اول اینکه اهل گریه‌اند. دوم اینکه در یک زمین ساده و خاکی جمع می‌شوند، اهل تشریفات نیستند. سوم اینکه بدون کینه با هم دعوا می‌کنند. دعوا می‌کنند؛ اما کینه به دل نمی‌گیرند بعدش هم با هم آشتی می‌کنند. بعضی از این آدم‌بزرگ‌ها که بزرگیشان هم ظاهراً به هیكلشان است خواهر و برادر بیست ساله با هم قهرند، کینه‌ی هم را به دل گرفتند که فلان روز تو فلان حرف را به من زدی به هیچ قیمتی هم نمی‌شود آشتی‌شان داد. چهارم؛ برای فردا چیزی ذخیره نمی‌کنند. پنجم؛ می‌سازند و خراب می‌کنند. یکی از خصوصیات دیگری که بچه‌ها دارند این است که به اسباب و وسایل ظاهری توجه ندارند؛ چون از عالم توحید آمدند. وقتی هنوز کوچک هستند، خیلی درگیر اسباب و وسایل نیستند. ما پدر و مادرها نبوغی داریم، خدا می‌داند به اسم تربیت چه بلایی به سر بچه‌ها می‌آوریم. چنان اینها را اسیر توجه به اسباب و وسائل می‌کنیم که کلاً «مُسَبَّبُ الْأَسْبَابِ»<sup>۱</sup> از فکر و ذهن و خاطرشان برود. همه چیز را در گرو همین محاسبات ظاهری خلقی به اسم تربیت به بچه‌ها القا می‌کنیم؛ از خدایینی در زندگی دورشان می‌کنیم. بچه‌های کوچک هنوز این‌طوری نشدند، خیلی قشنگند، اصلاً به اسباب و وسائل ظاهری توجه ندارند. مثلاً بچه تنها در اتاق بازی می‌کند، گرسنه می‌شود، سرش را بالا می‌گیرد و می‌گوید: من گرسنه هستم. به چه کسی می‌گفت من گرسنه‌ام؟ نه پدر بود نه مادر بود نه کسی بود که بشنود؛ ولی او می‌گوید من گرسنه‌ام؛ او فطرتش بیدار است. اگر پدر و مادر بگویند: بچه‌جان هنوز غذا نپخته است؛ برادرت رفته نان بگیرد و هنوز نیآورده. می‌گوید: مگر نمی‌فهمی من گرسنه‌ام. اصلاً اسباب و وسائل برایش معنا ندارد، او به جای دیگری وصل است، توجه‌اش به جای دیگری است، جایی که دیگر اسباب و وسائل لازم نیست. «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ

<sup>۱</sup>. مجلسی، بحار، ج ۹۱، ص ۳۶۵ و کفعمی، المصباح، ص ۱۳۵ و محدث‌نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۴۱.



شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»<sup>۹</sup> می‌داند کار به دست کسی است که به محض اینکه اراده کند چیزی باشد، هست. غذا نپخته، نان نیامده یعنی چه؟ او رزاق خود را می‌شناسد.

❁ افعال انجام دادنی و اختیارینند و صفات دیدنی و نظرکردنی. در عمل باید حلال و حرام خدا را با اختیار مراعات کرد. در صفات باید به درون خود نظر کرد و صفات نیک و بد خود را دید و برای نیک‌ها شکرکرد و بد‌ها را هم از خدا طلب تبدیل نمود. (۲۳:۱۹)

این جمله خیلی پرمطلب است. ما در تزکیه دو گام اصلی داریم، گام اول تزکیه‌ی عملی و گام دوم تزکیه‌ی اخلاقی است. در تزکیه‌ی عملی باید کارهای بد، زشت، معصیت‌آمیز و منحطی را که انجام می‌دهیم ترک کنیم و کارهای زیبا، متعالی و رشد‌آفرین را انجام دهیم به این تزکیه عملی گویند؛ یعنی باید طوری خود را بار بیاوریم که کارهای بد از ما سر نزند و کارهای خوب را ترک نکنیم. در تزکیه‌ی عملی از طریق بزرگان وادی سیروسلوک سه کار توصیه شده است. اول سالک‌الی‌الله در آغاز روز وقتی از خواب بیدار شد، شکر اینکه خدا دوباره او را زنده کرد به جا آورد؛ سجده‌ی شکر به جا آورد «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانِي بَعْدَ مَا أَمَاتَنِي وَ إِلَيْهِ الشُّكْرُ»<sup>۱۰</sup>؛ «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ رُوحِي لِأَحْمَدَهُ وَ أَعْبَدَهُ»<sup>۱۱</sup> بعد از اینکه شکر دوباره زنده شدن بعد از مرگ خواب شبانه را به جا آورد، اولین کاری که می‌کند مشارطه است؛ یعنی با خودش قرار می‌گذارد و شرط می‌کند که امروز را چگونه مصرف کنیم؟ با چشم، گوش، دست و پا، زبان، فکر، قلب، ظاهر و باطنش قرار می‌گذارد که امروز را چگونه مصرف کنیم. این فرصت بسیارگران‌بها را که خدا در اختیار ما قرار داد که اگر در

<sup>۹</sup>. سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۲.

<sup>۱۰</sup>. سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۱۵.

<sup>۱۱</sup>. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۵۳۹ و مجلسی، بحار، ج ۷۳، ص ۲۰۴ و صدوق، من‌لایحضره‌الفقیه، ج ۱، ص ۴۸۰.

<sup>۱۲</sup>. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۴۴۵ و حرّعاملی، وسائل‌الشّیعة، ج ۶، ص ۳۴ و کفعمی، المصباح، ص ۴۹.

حین خواب مرگ ما رسیده بود، همه‌ی عالم را هم می‌دادیم یک ثانیه از امروز در اختیار من قرار نمی‌گرفت؛ پس امروز چقدر گران‌بهاست؛ امروز را چگونه مصرف کنیم؟ طوری مصرف کنیم که ما را به رستگاری و رضوان و بهشت الهی نائل کند. با همه‌ی وجود قرار می‌گذارد که چشم چه نگاه‌هایی بکن، گوش به چه چیزهایی گوش بسیار، زبان چه حرف‌هایی بزن، فکر به چه مطالبی بیندیش، دل به چه چیزهایی دل ببند، دست چه چیزهایی بنویس و چه کاری بکن، پا به کجا قدم بگذار، با تمام وجودش قرار می‌گذارد که چگونه رفتار کند، به این مشارطه‌ی آغاز روز گویند. در طول روز مراقبه دارد؛ یعنی مراقب همه‌ی اجزاء ظاهری و باطنی وجودی خود هست که شرط اول روز را تخلف نکند. این هم مراقبه‌ی در طول روز است. وقتی روز به پایان رسید، شب شد و خواست بخوابد، باید محاسبه کند. یک گزارش عملکرد از تمام اجزاء وجودیش بگیرد ببیند امروز چشم چه نگاهی کرد، گوش به چه سپرده شد، زبان چه حرف‌هایی زد، پا کجا رفت، اندیشه به چه فکر کرد، دل به کجا دل بست؟ از همه‌ی اینها یک گزارش عملکرد بگیرد و بعد اینها را با شرط و قراری که اول روز گذاشته بود، مقایسه کند. اگر دید آن شرطها مراعات شده، سجده‌ی شکر به جا آورد و بگوید خدایا من که خودم را خوب می‌شناسم، من آدمی نبودم که اگر تو مرا به خودم رها می‌کردی می‌توانستم این شرطها را به این خوبی رعایت کنم. این توفیقی از جانب تو بود، لطف تو بود؛ لذا شکر خدا را به جا می‌آورد و چون شکر به جا می‌آورد نعمتش افزون می‌شود «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ»<sup>۱۳</sup> شکر، نعمت را افزون می‌کند. در قبال شکری که کرد، فردا نعمتش چند برابر خواهد شد؛ ولی اگر دید که خدای نکرده چشم نگاه هرزه‌ای کرد، زبان سخن یاهو‌ای گفت، پا به جای نا به جایی قدم گذاشت، دست کار نادرستی کرد یا امثال این خطاها، آنجاست که استغفار و توبه می‌کند. اول خودش و آن عضو خطاکار را مورد عتاب قرار می‌دهد، می‌گوید: این چه بلایی بود به سر من آوردی؟ فرصتی که می‌شد با آن بهشت الهی و رضوان را خرید، سبب نیران و غضب الهی کردی. بعد هم عضو را تنبیه می‌کند. عضو را وادار به یک کار مستحب می‌کند تا میزان

---

<sup>۱۳</sup>. سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۷.

لذتی که از راه کار حرام برده بود از زیر دندان عضو بیرون کشیده شود. اگر چشم نگاه آلوده‌ای کرد، نمی‌گذارد چشم تا صبح بخوابد، می‌گوید: یک دور ختم قرآن کن. اگر خدای ناکرده لقمه‌ی شبه‌ناکی خورد، فردا قصد روزه می‌کند و لذتی را که آن عضو از راه گناه برده از زیر دندان عضو بیرون می‌کشد. بعد هم استغفار و توبه می‌کند. این برنامه‌ی یک شبانه‌روز سالک است؛ مشارطه‌ی آغاز روز، مراقبه‌ی طول روز و محاسبه‌ی پایان روز. اگر این را مدتی مداومت کند، کم‌کم در محاسبات پایان روز می‌بیند موارد تخلف بسیار کم شده است. همین‌طور پیشرفت می‌کند و می‌بیند دقیقاً شرط‌های آغاز روز در طول روز مراعات می‌شود و هیچ تخلفی سر نمی‌زند، اینجا مرحله‌ی تزکیه‌ی عملی به نتیجه رسیده است. در واقع اعضاء خودسر و وحشی وجود انسان، رام شده است؛ مثل اسب وحشی که رام می‌کنند. اسب وقتی وحشی است بی‌خودی شیبه می‌کشد، لگد می‌زند، گاز می‌گیرد، کار بی‌رویه می‌کند؛ اما وقتی رام شد آرام و راهوار می‌شود. چشم و دست و پا و زبان و همه‌ی وجود ما هم مثل حیوان وحشی هستند تا رام نشوند، زبان زخم‌زبان می‌زند، تهمت می‌زند، دروغ می‌گوید، حرف لغو می‌زند، سخنان وسوسه‌آمیز به زبان جاری می‌کند، هزار و یک جور بلاست. پرگناه‌ترین عضو بدن انسان زبانش است. لذا حدیث داریم که بیشترین چیزی که انسان‌ها را با سر در آتش دوزخ واژگون می‌کند، زبانش است. چشم وحشی است، گوش، دست و پا وحشی است، اینها از طریق برنامه‌ی مشارطه، مراقبه و محاسبه بعد از یک مدت رام می‌شوند. این مرحله تزکیه‌ی عملی است. پس انسان با اختیار خودش باید اعمال را به میدان بیاورد و اصلاح کند؛ اما صفات و اخلاق را مثل اعمال نمی‌شود وارد شد. کارهایی را ما باید انجام بدهیم؛ اما لایه‌ی دوم وجود که لایه‌ی صفات ماست؛ مثل لایه‌ی فعل صد درصد تحت اراده‌ی ما نیست یا بگوییم به سادگی تحت اراده‌ی ما در نمی‌آید. آنجا اولاً به تعبیر کتاب باید نظر کرد و فهمید که من فلان اخلاق بد را دارم، فلان اخلاق پسندیده و خوب را ندارم. باید اول نگاه کرد تا پی برد؛ چون بعضی از افراد اصلاً نگاه نمی‌کنند و چون نگاه نمی‌کنند فکر می‌کنند؛ هیچ عیبی در آنها نیست و همه‌ی کمالات را دارند. پس اول باید نگاه کرد تا پی برد که انسان چه صفاتی دارد، بعد می‌خواهیم صفات اصلاح شود. ما کارهایی می‌توانیم بکنیم که زمینه‌ی تصحیح صفات اخلاقی‌مان فراهم شود؛ اما این‌طوری نیست که

صددرصد باشد. باید بعد از تلاشی که کردیم چشم به آسمان بدوزیم و خدای متعال عنایت کند که تلاش- های ما مثمر واقع شود و صفات بد از وجودمان ریشه کن شود و صفات خوب در درونمان مستقر شود. بعد از اینکه شناختیم دو نکته‌ی اساسی است که مفصل واردش نمی‌شوم و در سی‌دی‌ها و کتاب شراب طهور گفته‌ام. دو نکته‌ی مهم در صفات است. یکی اینکه اگر انسان بخواهد صفتی را کسب کند، راهش این است که عمل متناسب با آن صفت را فراوان انجام دهد؛ چون اوّل انسان آن صفت یا ملکه‌ی اخلاقی را ندارد، و کار برایش خیلی سخت است؛ اما اگر می‌خواهد ملکه به دست آید باید سختی را تحمل کند. مثلاً سخاوتمند نیست؛ پول دادن به فقیر خیلی سخت است؛ ولی انفاق کند؛ هدیه بدهد و سوغاتی بیاورد. به هر زوری شده ولو این پول به جانش بسته است این کار را بکند، کم‌کم این کار آسان‌تر و آسان‌تر می‌شود. در اثر تکرار این عمل ملکه‌ی آن کار خوب در روح او ایجاد و صفت متناسب با آن کار خوب در او تثبیت می‌شود. به همین دلیل اگر صفات بد را بخواهید از وجود خود بکنید، باید ضدّ آن صفت را مکرّر انجام دهید؛ مثلاً اگر بخیل است می‌خواهد بخل را بکند، ضدّ صفت بخل چیست؟ بذل و بخشش کردن، هدیه دادن، انفاق و احسان کردن. باید این کار را مکرّر انجام دهید؛ چون ضدّ آن صفت است. مثل بیماری‌های جسمی معالجه می‌شود، کسی گرمی‌اش کرده، خنکی به او می‌دهند، می‌خورد و خوب می‌شود. کسی که سردی‌اش کرده، گرمی به او می‌دهند، می‌خورد و خوب می‌شود. صفات اخلاقی ما هم همین است، باید با رفتارهای ضدّ آن صفت منفی به میدانش رفت تا آن را ریشه کن کرد. یا اگر صفت مثبتی می‌خواهیم ایجاد کنیم با رفتارهای متناسب با آن صفت مثبت باید به میدان برویم، مکرّر انجام دهیم تا آن صفت مثبت حاکم شود. پس یکی استفاده از اصل ایجاد ملکه از طریق تکرار عمل و دوم از طریق اصل مجالست که بارها گفته‌ایم که همنشینی بسیار مؤثر است. «المُجَالِسَةُ مُؤَثِّرَةٌ» انسان از همنشین خود اثر می‌پذیرد؛ لذا هر خلق خوبی می‌خواهی پیدا کنی شخصی که آن خلق خوب را دارد پیدا کن و با او مجالست کن، مراوده کن، رفیق باش، با هم درس بخوانید، تفریح بروید، آمد و شد کنید، به تدریج صفت خوب او در من سرایت می‌کند؛ خصوصاً اگر رابطه‌ی صمیمیت و محبت برقرار شود که به سرعت صفات خوب را منتقل می‌کند. به همین دلیل هم

هست که اگر صفت بدی در من هست که می‌خواهم آن صفت بد در من رخت بربندد، مراوده و ارتباطم را با دارندگان آن صفت بد قطع کنم. مثلاً اگر صفت حسادت در من هست و می‌خواهم از من رخت بربندد، راهش این است که ارتباطم را با دوستان حسودم قطع کنم؛ چون وقتی با فرد حسود بنشینم، حسادتی که در من و در او هست همدیگر را تشدید و تقویت می‌کنند. با افرادی که بلندنظرند و به راحتی می‌توانند موقیّت‌ها و پیشرفت و برخورداری‌های دیگران را ببینند و هضم کنند؛ حتی به خاطر موقیّت‌ها و پیش افتادن‌های دیگران خوشحال شوند بنشینیم. پس برای تغییر صفات دو اصل شد. بعد از اینکه پی بردم چه صفت خوبی را ندارم و خدای نکرده چه صفت بدی را دارم راه تصحیح، استفاده از این دو اصل است. یکی تکرار عمل برای ایجاد ملکه یا ترک عمل برای به تدریج رهیدن از آن ملکه از طریق رفتارهای متضاد و دوم استفاده از اصل مجالست؛ چه مجالست با دارندگان صفات خوب؛ چه قطع مراوده و مجالست با کسانی که آن صفت بد را دارند. اما همه‌ی اینها تقلّاهای اولیّی ماست. حقیقت این است که دو تا چهار تا جواب نمی‌دهد. باید این کارها را کرد و بعد به خدا التماس کرد. به خدا گفت و از خدا خواست که خدایا؛ می‌دانم این صفات بد را دارم، خودت کمک کن که از شرّ این صفات نجات پیدا کنم و صفات خوبی را هم که دارد شکر کند و سپاسگزار خدا باشد و به پای خودش ننویسد و مغرور نشود؛ عطیه‌ی الهی بداند. شکر هم نعمت را اضافه می‌کند؛ لذا تشکری که از خدا می‌کند که خدایا ممنونم که این صفات خوب را به من دادی، سبب قوی‌تر شدن صفت در فرد می‌شود؛ ضمن اینکه صفات بد را هم ملتمسانه باید در خانه‌ی خدا رفت و از خدا خواست که به انسان کمک کند تا انسان از شرّ آن صفت منفی رها شود.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ